

حافظ و ادبیات عرب

دکتر محمدرضا خالصی

چکیده:

بهره‌برداری شعرای پارسی زبان از افکار و اندیشه‌های فرهنگ و ادبیات عربی یکی از دغدغه‌های این مقاله به شمار می‌رود. هدف این مقاله بررسی و چگونگی بهره‌برداری شاعر بزرگ پارسی، حافظ شیرازی، از ادبیات تازی است بدین منظور:

- ۱- به تاثیر حافظ از متون مقدس در ابتدا اشاره شده است.
- ۲- چگونگی بهره‌برداری حافظ از شخصیت‌ها و اساطیر دینی.
- ۳- حضور و بروز نمادهای مذهبی در اشعار او.
- ۴- اشعاری که حافظ به زبان تازی سروده است.
- ۵- استفاده از معاشیق و عرایس تازی.
- ۶- سیاق طرفه حافظ در غزل.
- ۷- تضمین از شعرای بزرگ عرب.
- ۸- اقتباس.
- ۹- و در آخر بهره‌برداری‌های فکری حافظ از دواوین شعرای بزرگ عرب، مورد مذاقه قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها:

ادبیات، متون مقدس، نماد، حافظ، غزل، اقتباس، تضمین، فرهنگ، شعر.

مقدمه:

با تمام تبحری که اندیشمندان دیروز و امروز ایران در ادب پارسی و تازی داشتند و در این زمینه بسیار می‌دانستند، اما هیچ‌گاه گام در مطالعه‌ی تطبیقی این دو زبان نهندند. شگفت‌آور آن که زبان و ادب پارسی و تازی چنان به هم آمیخته و ممزوج هستند که بدون آگاهی، واری و بررسی و مطالعه‌ی هر کدام نمی‌توان به دیگری پرداخت.

اما با این همه پیوستگی و آمیختگی، متأسفانه امروز در مطالعات تطبیقی میان این دو زبان، به اندازه‌ی انگلستان دست مأخذ قابل ارجاعی وجود ندارد. گویا این مساله با این که جایگاهی ویژه داشته چندان مطمح نظر صاحب‌نظران قرار نگرفته است. ضرورت این مهم، واضح‌تر از آن است که نیازی به ارایه‌ی ادله و برهان و حتی بازگویی داشته باشد. مخصوصاً زمانی که می‌خواهیم به منبع و مبدأ اندیشه‌های شاعری دست یابیم که او را عصاره و جوهر فرهنگ ایرانی - اسلامی تا قرن هشتم می‌دانیم. بی‌شک، شناخت دقیق حافظ، نیازمند کنکاشی دقیق در پیشینه‌ی ادب اسلامی، و شناخت ادب اسلامی محتاج واری و غور ادب تازی است.

موالفت و موانست خواجه به متون مقدس مخصوصاً قرآن کریم، بر اساس تصریح و تأکید او و هم چنین به شهادت آثار و اشعارش بسیار روشن‌تر از آن است که انکاری را برتابد. از دیگر سو، آشنایی با دواوین شعرای فحل عرب و تازی‌دانی خواجه، ما را بر آن می‌دارد که بهره‌گیری او از ادبیات عرب با دقت بیشتری بنگریم. بنا بر این مباحث اصلی این مقاله، طرح چگونگی وام‌گیری حافظ از گذشته‌ی ادبیات فارسی است.

بحث:

آن زمان که تازیان کین جوی، زیستن را جز در لوای ستیز و شمشیر و رزم نمی دیدند و جز عصیت قبیله‌ای هیچ نمی شناختند و روح کینه جوی جاهلی، شبه جزیره‌شان را تسخیر کرده و چکامه‌های کین توزی و قصاص تنها لب سروده‌های آنان بود:

ان بالشعب الذی دون سلع لقتیلا دمه ما یطل
خلف العب علی و ولی تا بالعب له مستقل^۱

ترجمه: (در پایین سلع کشته‌ای که خونش هدر نمی رود و بار سنگین کین خواهی اش بر شانه‌هایم سنگینی می کند.)

دینی آسمانی آمد که آنان را به دادگری و دهش «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان»^۲ به نیکوکاری و آزر و اغماض «خذ العفو و امر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین»^۳ به برادری و مساوات و صلح «انما المؤمنون اخوه فاصلحوا بین اخویکم»^۴ و به تقوی «ان اکرمکم عندالله اتقیکم»^۵ خواند. آنان با تاسی به کلام خدا جان خویش را از تاریکی جاهلیت رهانده، و این رهایش را به دیگر ملل نیز رسانیدند؛ و کهن بوم و بر ایران نیز از آن جرگه بود، کهن دیاری با تمدنی ارجمند و بخرد که همیشه اعراب از عظمت، عزت، نیرو و شوکتش در هراس بودند؛^۶ و قبیله‌ای تمیمش بر سایر قبایل مباحثات می کرد که حاجب بن زراهی تمیمی آن زمان که به پیشگاه نوشیروان رسید، کمان خویش به نزد وی گروگان نهاد و بازگشت^۷ و آن چنان در این زمینه مبالغه نمود که ابوتمام در مدح ابودلف عجلی در جواب‌شان سرود:

اذا افتخرت یوما تمیم بقوسها وزادت علی ما و طدت من مناقب
فانتم بذی قار اماکت سیوفکم عروش الذین استرهنوا قوس حاجب^۸

ترجمه: (اگر بنی تمیم به رهن کمان خود افتخار کرد و بر مناقبش افزود، زوین بنی عجل اورنگ کسی که کمان حاجب را گرو گرفته بود، واژگون ساخت.)

تلاقی تمدن ایران و دین اسلام آبشخوری زلال و سیال و ساری شد تا تاریخ بشریت را سیراب کند. به هر کجای پای نهاد آبادانی به ارمغان آورد. هر چند اندکی بعد در اعراب سیادت تازیان را مطرح ساختند و نژاد خویش را برتر شمردند و آتش عصبیت جاهلی را دوباره افروختند. توسن کین لگام کردند و این قوم بخرد را موالی خواندند و شانه‌هایشان را نشان بردگی زدند.

لوکان حیا له الحجاج ما سلمت صحیحه یده من وسم حجاج^۹

ترجمه: (اگر حجاج زنده بود، دست موالی از نشان و داغش سالم نمی‌ماند).

نام‌شان را با لقب خواندند و چون تازیان با کنیه خطابشان نمی‌کردند^{۱۱}، با آنها در یک صف نمی‌ایستادند و بر سر خوان‌شان نمی‌نشانند و بر کارهای پست‌شان می‌گماردند^{۱۲}، و در یاد نداشتند و «کتب علی شفا حفره من النار فانقذکم منها»^{۱۳} در شأن آنان نازل شده بود، چنان چه قتاده از تابعان و مفسران مشهور در ذیل این آیه نوشت که «اعراب خوارترین، تیره‌بخت‌ترین، گمراه‌ترین و گرسنه‌ترین بشر بودند که در لانه‌ای بس محقر و کوچک میان دو بیشه که جای دو شیر (ایران و روم) بود می‌زیستند.»^{۱۴} کار بدان‌جا کشید که پارتیان نیز تازیان را دشمن شمردند و بر قتل‌شان پای فشردند.

فمن یکن سائلا من اصل دینهم فان دینهم: ان تقتل العرب^{۱۴}

ترجمه: (اگر از آیین‌شان پرسی، آیین آنها مرگ تازیان است).

این کین‌ورزی‌ها و نایره‌ها هر چند تاریخ را آلوده است، اما این یک روی سکه است. روی دیگر سکه، تأثیر و تأثر متقابل فرهنگ ایرانی اسلامی است و بهره‌برداری اندیشمندان تازی و پارسی از آثار، افکار و اندیشه‌های یکدیگر است و از این میان، خواجه‌ی پارتیان بهره‌ی فراوان برده است و بسیار برخه بخشیده است.

فراوان شماری از ادیبان تازی از منهل اندیشه‌های خواجه بهره برده‌اند، و هم‌چنین

نیز خواجه از خوان گسترده‌ی ادب تازی سود گرفته؛ چرا که او از اوان جوانی با ادب عربی آشنا گشته و پای کشف زمخشری نشسته است. این آشنایی فراخ، پنجره‌ای بر او گشاده و فربه منظری بدیع و فسیح بر دیدگانش باز کرده است. آشنایی حافظ با ادبیات تازی از دو آبشخور نشأت می‌یابد. نخست، قرآن عظیم و منابع دینی و دیگر گنجینه‌ی پر مایه‌ی ادب گذشته‌ی تازی است، و به همین جهت در این مقال نیز در دو مقوله‌ی مجزا از هم مورد بررسی قرار می‌گیرند.

الف) تأثیر حافظ از قرآن کریم و منابع دینی: (متون مقدس)

۱- قرآن مجید: رابطه‌ی حافظ با نبی جلیل، بسیار ژرف است. او بارها در سروده‌هایش به تعظیم از قرآن یاد کرده است:

«حافظا در کنج فقر و خلوت شب‌های تار

تا بود وردت دعا و درس قرآن غم منخور»^{۱۵}

«حافظ، به حق قرآن کز شید و زرق باز آی

باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد»^{۱۶}

«صبح‌خیزی و سلامت‌طلبی چون حافظ

هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم»^{۱۷}

حافظ با قرآن مانوس است و از آن، بسیار متأثر تا بدان جا که بعضی محققان،

اسلوب هنری خواجه و سیاق بدیع و طرفه‌ی کاریش در غزل را، وام‌دار قرآن کریم می‌دانند.^{۱۸}

در جای جای سروده‌های حافظ، ردپای مصحف شریف هویداست تأملی کوتاه و

تورقی سریع، این نکته را بر هر محقق منصف مکشوف می‌سازد.

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان نگاه‌دار سر رشته تا نگه دارد»^{۱۹}

«اوفو بعهدی اوف بعهدکم»^{۲۰}

آسمان بار امانت نتوانست کشید
 قرعه‌ی فال به نام من دیوانه زدند^{۲۱}
 «انا عرضنا الامانه على السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن
 منها حملها الانسان انه كان ظلوما جهولا»^{۲۲}

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
 که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت^{۲۳}

«ولا تزرو وازره وزر اخری»^{۲۴}

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
 هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت^{۲۵}
 «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم»^{۲۶}

رد پای آیات الهی در ذهن و زبان حافظ آن چنان گسترده است که بسیاری از
 اذهان فعال را به خود مشغول داشته و مقالات و کتاب‌های فراوانی در این زمینه نگاشته
 شده است. این انس به کتاب الهی، گاه حافظ را به تضمین آیات مصحف کشانده است:
 «چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت

شیوه‌ی جنات تجری تحت الانهار داشت»^{۲۷}

«شب وصل است و طی شد نامه‌ی هجر

سلام فیه حتی مطلع الفجر»^{۲۸}

۲- اخبار و احادیث:

شعر حافظ نه تنها وام‌دار مصحف شریف است که از دفینه‌ی احادیث نیز بسیار
 بهره‌ور شده است:

مقام عیش میسر نمی شود بی رنج بلی به حکم بلا بسته اند عهد الست^{۲۹}

«البلاء بالانبياء ثم الاولياء ثم الامثل نحن معاشر الانبياء اشد الناس بلا»^{۳۰}

تا ابد معمور باد این خاک کز خاک درش

هر نفس با بوی رحمن می وزد باد یمن^{۳۱}

«ان النفس رحمن يأتي من قبل اليمن»^{۳۲}

ناز پرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوهی رندان بلاکش باشد^{۳۳}

«اياك و التمتع فان عباد الله ليسوا بمتنعين»^{۳۴}

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته‌ها به دو دست دعا نگه دارد^{۳۵}

«لايرد القضاء الدعاء»^{۳۶}

واعظ شحنه شناس این عظمت گو مفروش

زان که منزلگه سلطان دل مسکین من است^{۳۷}

«لايسعني ارض و لاسمائي و يسعني قلب عبدی المؤمن»^{۳۸}

در مورد بهره‌برداری خواجه از آیات قرآن و احادیث، تحقیقات مستوفی و جامعی تا کنون به عمل آمده است و محققان در این طریقت گام‌های بسیار ارزشمندی برداشته‌اند که واگویی آن‌ها، کار را به دوباره‌کاری می‌کشد.

۳- استفاده از شخصیت‌ها و اساطیر دینی:

بهره‌مندی از اساطیر تاریخی و داستانی از دیرباز در ادب پارسی رواج داشته و شاعران با بهره‌وری از این مفاهیم به اغراض و مقاصد ویژه‌ی خویش پرداخته‌اند.

دیرینه‌ترین صورت این کوشش‌ها به نخستین اشعار بازمانده در ادبیات پارسی باز می‌گردد، و بیشترین مفاهیم نیز در ستایش سروده‌های شاعران جلوه یافته و شاید خواجه از معدود شاعرانی است که پای اساطیر را به حیطه‌ی غزل باز کرده است. استفاده از اساطیر مذهبی، چه در سروده‌های ستایشی و چه در تغزل‌ها، بدان جهت است که خواننده علاوه بر دریافت مفاهیم و معانی فربه در عبارتی کوتاه به سبب تداعی دل‌پذیر که نتیجه‌ی پویایی عنصر اساطیری است، با گذشته‌های دیرین فرهنگ و تاریخی‌اش پیوندی تازه یابد و امروز و دیروز را در یک کلام ببیند. چنین انتقال شگرفی، آن گاه به اوج ادراک هنری می‌رسد که خواننده، اجزا و عناصر این دو زمان را در فعالیت ذهنی گسترده و به یاری قرائن لفظ و معنا با یکدیگر در کمال پیوستگی دریابد؛ و حافظ در این زمینه بی‌شک توفیقی بیش از دیگران به دست آورده است. او در بیان اشارت به قصه‌های مذهبی چون گذشتگان تنها به تلمیح بسنده نکرده و به جهت تفنن‌های شاعرانه از اساطیر بهره نبرده است، بل که اساطیر در زبان او گسترده‌ای اعجاب‌آور تداعی‌هاست و وابسته‌ی تام به توانایی شاعر و کاربرد این عناصر، و استادی و چیره‌دستی‌اش در آرایش الفاظ و پیرایه‌های معنایی و منوط به احاطه‌ی سراینده به اساطیر و چگونگی بینش و جهان‌بینی شاعر است؛ و چه کسی چیره‌دست‌تر از حافظ و ژرف‌اندیش‌تر از او در عرصه‌ی ادب پارسی؟ هیچ نکته و دقیقه‌ای از اساطیر و قصص مذهبی - که مهم‌ترین مشخصه‌ی شعری او محسوب می‌شود - فرو گذار نشده است. در حوزه‌ی فکر و اندیشه؛ از مسایل تاریخی و اجتماعی روزگار خویش از تداعی اسطوره‌ها، بهترین بهره را برده است. به همین جهت از میان مجموعه‌های بی‌شمار اسطوره‌ها و قصه‌های مذهبی، به سرگذشت انبیای چون آدم، هود، صالح، ابراهیم، یعقوب، یوسف، سلیمان، داود، موسی، عیسی، زرتشت و محمد توجه دارد. از میان داستان‌های آدم به پنج فراز مهم زندگی‌اش یعنی آفرینش، سجده‌ی فرشتگان، آدم و شیطان، عهد الست و بار امانت^{۴۱} اشاره می‌کند. از داستان نوح، تنها به طوفان بسنده^{۴۱} می‌نماید. از داستان هود و صالح به هلاک قوم عاد و ثمود و بهشت شداد^{۴۲} از داستان

ابراهیم به آتش نمرود. و از داستان یوسف به فرازهای یوسف و یعقوب، یوسف و برادران، یوسف و چاه، فروختن یوسف، یوسف و زلیخا، یوسف و زندان و پیراهن یوسف.^{۴۳} از داستان موسی به شبانی‌اش، آتش طور، موسی و فرعون، میقات، موسی و سامری، موسی و خضر، موسی و قارون.^{۴۴} و از داود به نغمه‌اش^{۴۵}، از داستان سلیمان به سلیمان و باد، مرغ سلیمان، سلیمان و مور^{۴۶}، از داستان عیسی به روح‌القدس و رفتن او به آسمان^{۴۷}، از داستان محمد به جدال او با ابولهب^{۴۸} و از داستان زردشت^{۴۹} به آیین زردشتی اشارت دارد.

گستره‌ی اساطیر دینی، دایره‌ای پهناوری از لغات را نیز به همراه دارد، که حافظ این لغات را نیک می‌شناسد و کاربردشان را استادانه می‌داند و بسیار از آن‌ها بهره می‌جوید:

روح القدس^{۵۰}، ارنی گوی^{۵۱}، کلبه‌ی احزان^{۵۲}، کوثر^{۵۳} و...

۴- نمادهای مذهبی:

در دیوان حافظ نمادهای مذهبی با طنز خاص و طرفه‌ی خواجه عجین شده‌اند. او با درایت و نبوغ ویژه‌اش بدون آن که در هجو و هزل غوطه‌ور شود، با تمتع از حوزه‌ی وسیع الفاظ شریعت، شرایط و اوضاع عصر خود را که با واقعیات درونی و ارزش‌های معتبر اخلاقی و انسانی مطلوب او منافات دارد، منعکس می‌سازد. گسترده‌ی واژگانی حافظ در این مقوله به راستی اعجاب‌آور است. همه‌ی مفاهیم مقدس در عرصه‌های طریقت و شریعت ظاهری، به تمسخر کشیده می‌شوند. در دیوان حافظ، عناصر اصلی از سه موضوع اساسی انتخاب شده‌اند که این عناصر دارای پهنه‌ی واژگانی خاص خودند. حافظ در شریعت، زاهد را مورد طعن و طنز قرار می‌دهد و با نام‌های واعظ، شیخ، فقیه، امام شهر، ملک‌الحاج، مفتی و قاضی از او یاد می‌کند و از او چهره‌ای می‌سازد که منفورترین سیمای اشعار حافظ می‌گردد؛ چرا که او خودبین و مغرور است.^{۵۴} فضول و عیب‌گیر رندان^{۵۵}، عابدنما^{۵۶}، ریاکار و سست ایمان^{۵۷} است. بر اساس

این عنصر، گستره‌ی واژگانی وسیعی می‌سازد که تمام مقولات شریعت را در خود جای می‌دهد:

سجاده:

«دلق و سجاده‌ی حافظ ببرد باده‌فروش»

گر شرابش ز کف ساقی مهوش باشد»^{۵۸}

«نیست در کس کرم و وقت طرب می‌گذرد

چاره آن ست که سجاده به می بفروشیم»^{۵۹}

توبه:

«در تاب توبه چند توان سوخت همچو عود

می ده که عمر در سر سودای خام رفت»^{۶۰}

روزه:

«گر فوت شد سحور چه نقصان، صبح هست

از می کنند روزه گشا طالبان یار»^{۶۱}

تسبیح:

«رشته‌ی تسبیح اگر بگسست معذورم بدار

دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود»^{۶۲}

ورع و تقوی:

«به آب دیده بشویم خرقه‌ها از می که موسم ورع و روزگار پرهیز است»^{۶۳}

هیچ کدام از مفاهیم طریقت و شریعت ظاهری از دستبرد طنز خواجه در امان

نیستند و هر کدام به نوعی در دایره‌ی طعن و طنز او قرار می‌گیرند.

(ب) حافظ و زبان تازی:

همان طور که در صدر مقال اشاره شد، خواجه زبان تازی را نیک می‌شناسد. چه، از ایام نوباوگی با آن آشنا شده و با آن مؤانست و مؤالفتی به سزا داشته است. ملمعات استادانه او دلیلی است متقن از میزان تبحرش بدین زبان. انس و الفت او با زبان تازی را می‌توان از زبان جامع دیوانش می‌توان شنید و بدان استناد جست «...» اما به واسطه‌های محافظت درس قرآن و ملازمت تقوی و احسان و بحث کشف و مفتاح و مطالعه‌ی مطالع و مصباح و تحصیل قوانین ادب و تجسس دواوین عرب به جمع ابیات و غزلیات نپرداخت.^{۶۴}

علت مؤانستش را می‌توان در زمانه‌ی او، معاشرتش با مصحف شریف، ارتباطش با کشف که پنجره‌ای برایش محسوب می‌شد به منظر بلاغت و ادبیات عرب، و مطالعه‌ی ژرف و عمیقش در دواوین شعر تازی دانست. او در استفاده از این زبان شیوه‌های مختلفی را به کار برده که می‌توان از آن میان به موارد زیر اشاره کرد:

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله علمی-پژوهشی

۱- مصاربع و ابیات عربی:

چنان چه می‌دانیم، سرآغاز دیوان حافظ با مصرعی فصیح از زبان عربی آغاز می‌شود و چون در تنظیم غزل‌های دیوان بر حسب حرف اول از بیت اول با حروف قافیه از ابیات ترتیب می‌یابد، علی‌القاعده این غزل نباید در آغاز دیوان قرار گیرد، بل که باید به صفحات بعد از آن منتقل شود؛ اما گویا این غزل که جای اصلی آن در صفحات دیگر دیوان است، بر طبق سستی نامعلوم که شاید به روزگار زندگی شاعر بازمی‌گردد، در همه‌ی روایات و نسخ، در صدر غزلیات حافظ جای دارد و کارنامه‌ی سخن او، از قضا باید با مصرعی تازی آغاز شود. اما در دیوان حافظ تنها همین مصرع عربی نیست، بسیاری از ابیات و مصاربع به این زبان سروده شده‌اند تا هم تبحر او را دلیل آرند و هم

به شکلی مؤانست و الفتش را آشکار سازند.

«الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها»

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها»^{۶۵}

ترجمه: هان، ای ساقی جام شراب را به دور آور و آن را به من بده.

«حضورى گر همی خواهی از و غائب مشو حافظ»

متى ما تلقى من تهوى دع الدنيا و اهلها»^{۶۶}

ترجمه: زمانی که با محبوب خود دیدار کردی، دنیا را بدرود گوی و رهایش کن.

«در حلقه‌ی گل و مل خوش خواند دوش بلبل»

هات الصبوح هبوا یا ایها السکارا»^{۶۷}

ترجمه: باده‌نوشان بیدار شوید که زمان صبحی گذشت.

«آن تلخ‌وش که صوفی ام‌الخبائش خواند

اشهی لئسا و احلی من قبله العذارا»^{۶۸}

ترجمه: شرابی که صوفیان، اصل پلیدهایش می‌دانند از بوسه‌ی دوشیزگان نزد من

شیرین‌تر است.

«من از رندی نخواهم کرد توبه ول آذیتنی بالهجر و الحجر»^{۶۹}

ترجمه: من از رندی توبه نخواهم کرد، حتی با دوری و باز داشتن.

«وفا خواهی جفاکش باش حافظ فان الريح و الخسران فی التجر»^{۷۰}

ترجمه: وفا کن و جفا کش که در تجارت، سود و زیان با هم است.

«از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه

انی رأیت دهرأ فی هجرک القیامه»^{۷۱}

ترجمه: از دوری‌ات روزگار را چون قیامت دیدم.

در ملمعات، مضاربع جای خود را به ابیات عربی می‌دهند:

«سبت سلمی بصدغیها فودای و روحی کل یوم لی ینادی»^{۷۲}

ترجمه: سلمی به دو گیسوی فروهشته بر دو سوی رخسارش دلم را ربود و روانم

را آواز می‌دهد.

«لمع البرق من الطور و انست به فلعلی لک ات بشهاب قبس»^{۷۳}

ترجمه: از طور برقی درخشید که آن را دیدم، شاید برایت پاره‌ای آتش آوردم.

«سلیمی منذ حلت بالعراق الاقی من نواها ما الاقی»^{۷۴}

ترجمه: از زمانی که نگارم به عراق رفت از دوری‌اش هر آن چه می‌کشم.

«زیبع العمر فی مرعی حماکم حماک الله یا مهد التلاقی»^{۷۵}

ترجمه: عمر در قرقگاه شماست. ای روزگار وصال، خدایت پاینده دارد.

«سلام الله ماکر الیالی و جاوبت المشانی و المثالی

علی وادی الاراک و من علیها و دار باللوی فوق الرمال»^{۷۶}

ترجمه: مادام که شب‌های پیاپی فرا می‌رسند و ندای هماهنگ سیم‌های عود، مترنم

است. سلام خدا بر وادی اراک و آن که در آن جاست و خانه‌ای که در آن کرانه، روی

شن‌هاست، باد!

«امرت صبا یا لیت شعری متی نطق البشیر من الوصال»^{۷۷}

۲- غزل عربی حافظ:

در میان بسیاری از نسخ حافظ، تنها مصاریع و ابیات تازی وجود دارد؛ اما در بعضی از نسخ، به غزلی بر می‌خوریم که سراپا با زبان عربی سروده شده است. این غزل هشت بیتی که در مورد صحت و سقم آن مجالی دیگر را می‌طلبد و فضای دیگر را اقتضا می‌کند، به هر حال در بعضی از نسخ حافظ جای خوش کرده است. هر چند این غزل با زبان پارسی حافظ الفتی ندارد و حتی در زبان تازی نیز از کارهای برجسته محسوب نمی‌شود؛ اما چون در بعضی نسخ آمده است، در این جا از حافظ قدسی جهت استحضار خوانندگان آورده می‌شود:

الم یأْن للحباب ان یترحموا	وللنا قضین العهدان یتدموا
الم یأْتهم انباء من بات بعدهم	و فی صدره نار الاسی یتضرم
حکی دمع عینی ما الحوائج اضمرت	فیا عجبا من صامت یتکلم
انی موسم النیروز فاخضرت الرئی	و رادف مجراه الندامی ترتما
شهور بها الاوطار تقضی من الصبا	و فی شأننا عیش الربیع محرم
بنی عمنا جودوا علینا بجرغه	و للفصل اسباب بها یتوسم
یأمن علا کل السلاطین سطوه	ترحم جزاک الله بالخیر مغنم
لکل من الخلان وجد و نعمه	و للحافظ المسکین فقر و مغرم ^{۷۹}

گاه نیز ابیات تازی با لهجه‌ی شیرازی آمیخته و درهم شده و فضای دیگری به اشعار حافظ داده‌اند:

«که همچون مت بیوتن دل وای ره غریق العشق فی بحر الودادی»^{۸۱}

ترجمه: تا همچون من ترا، دل یکبارگی غرق در پای محبت شود.

امن انکرتنی من عشق سلمی تزاول آن روی نهکو بوادی»^{۸۱}
ترجمه: ای کس که مرا از عشق سلمی باز می‌داشتی، تو باید از ابتدا آن روی نیکو
را دیده باشی.

نکته‌ی دیگر که نمی‌توان از آن گذشت، هر چند در دیگر آثار زمان حافظ، حتی
قبل و بعد از او نیز وجود دارد، حضور جدی بعضی از مثال‌ها و تکیه کلام‌های عربی
است. مانند: «الله در قائل»^{۸۲}، «خداوند جزای خیرش دهاد - ذاک دعوای وها انت و تلک
الایام»^{۸۳}، «این من و آن هم تو و آن هم گذشت روزگار - ان العهود عند ملیک النهی
ذمم»^{۸۴}، «پیمان‌ها نزد خردمندان مصونند - من جرب المجرّب حلت به الندامه»^{۸۵}، «کسی
که آزموده را بیازماید پشیمان شود - آخرالدواء الکی»^{۸۶} (آخرین دارو کردن است) -
«شینه لاشی»^{۸۷} و استفاده از لغات و ترکیبات تازی مثل شرح، نسخه، محشی، نقل،
معانی، جوهر فرد، ظل ممدود، ام الخبائث، ثلاثه غساله و... استفاده از جملات فعلیه و
دعائیه برای انکار، تنزیه و استثناء مثل حاش لله، نعوذ بالله، عفاالله، الله - الله و...

۳- استفاده از معشوقکان عرب: جامع علوم انسانی

از نخستین روزهای ارتباط فرهنگ پارسی با زبان تازی، معشوقکان عرب در شعر
و نثر ما جای خوش کرده و جایگاه ویژه یافته‌اند؛ اما نکته‌ای که در شعر حافظ و شاید
بسیاری از شاعران پارسی در این زمینه بتوان لحاظ کرد، این است که این معاشیق
برخلاف جایگاه اصلی خود، شکل اسطوره‌ای می‌یابند. عرایس و معاشیق شعر تازی،
جلوهای دیگر در زبان دوم به خود می‌گیرند. به خصوص در زبان حافظ، «سلمی» رمز
و اسطوره‌ی عشق می‌شود و نماد معشوق و لیلی نیز از این موهبت بی‌نصیب نمی‌ماند.

«گر به سر منزل سلمی رسی ای باد صبا

چشم دارم که سلامی برسانی ز منش»^{۸۸}

«قاصد منزل سلمی که سلامت بادش

چه شود گر به سلامی دل ما شاد کند»^{۸۹}

«در ره منزل لیلی که خطر هاست به جان

شرط اول قدم آن ست که مجنون باشی»^{۹۰}

۴- سیاق طرفه‌ی حافظ در غزل:

به دشواری می‌توان در زبان تازی چکامه‌ای یافت که در آن تا پایان یک موضوع مطرح شده باشد. در قصاید جاهلی، تنها قصیده‌ی «تأبط شراً»^{۹۱} است که از آغاز تا انتها به یک منوال سروده شده که بعضی از منتقدین بدین جهت به اصالت جاهلی بودن آن شک کرده‌اند. اصولاً ساختمان قصیده‌ی عربی به خودی خود، به تعدد موضوعات کمک می‌کند؛ زیرا هر بیت به تنهایی قائم به ذات است و اغلب هر بیت از ماقبل و مابعدش مستقل است. حتی در قصاید عربی، اگر دو بیت ارتباط نحوی داشته باشند، عیب برشمرده می‌شود (تضمین موقوف معانی) و همچنین استقلال لفظی انگیزه‌ی استقلال معنوی را مهیا می‌سازد.

این نکته‌ای است که حتی ناقدان معاصر عرب آن را مورد بررسی جدی قرار داده و درباره‌اش نوشته‌اند و اصولاً معتقدند که تمام ادبا از دیرباز چنین می‌پسندیده‌اند که ابیات شعر مستقل باشند^{۹۲} و عدم استقلال ابیات آخر، در قصه‌ها و امثال را عیب می‌دانستند.^{۹۳} این استقلال و تجزیه‌ی قسمت‌ها در شعر عربی به اندازه‌ای اهمیت داشته که حتی اعراب به مصرع مستقل و حتی نیمی از مصرع مستقل. اعتقاد داشته‌اند، چنان که «حماد روا» علت توفیق «نابغه» را در شعر این می‌داند که به یک بیت او حتی به مصرعی و نیمی از مصرع نیز می‌توان اکتفا کرد.

«حلت فلم اترک لفسک ربه و لیس وراء... لله للمر مذهب»

که هر نیمه‌ای از بیت آن از نیمه‌ی دیگر بی‌نیاز است. تأمل و انس خواجه بر

اشعاری تازی موجب شده که او نیز به استقلال ابیات معتقد شود. تا جایی که وقتی شاه‌شجاع از او می‌پرسد که هیچ کدام از غزلیات تو از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشده و در هر بیت به موضوعی پرداخته‌ای، حافظ علت موفقیتش را همین مسأله بر می‌شمرد. در غزل حافظ هر بیت در حد خویش کامل و مستقل است و تنها از نظر قافیه و فضای کلی با ابیات دیگر در ارتباط است و ایسن ساخته و خواسته‌ی هنری خواجه است؛ و به نظر می‌رسد برگرفته از اسلوب قصیده‌سرایی عرب باشد.

۵- تضمین:

دواوین عرب از قدیمی‌ترین مراجع عمده برای شناخت لغات قرآنی و فهم لطایف و دقایق بلاغت آن محسوب می‌شدند. انس حافظ به قرآن و توجه بیش از حد او به نکات بلاغی این کتاب آسمانی موجب شده بود، آن چنان که جامع دیوانش می‌گوید، اوقات او تا حد زیادی مستغرق به مطالعه در دواوین عرب شود. از طرف دیگر، هر شاعر فحلی در زمان او می‌بایست اشعار حکامه‌سرایان مشهور تازی را بداند و در سینه داشته باشد. به همین جهت او در ملمعات از اشعار شاعران تازی بهره می‌برد که گویا به سبب شهرت اشعار، اشارتی به منبع و مأخذ اصلی نیز نمی‌کند. اصولاً حافظ چه در استفاده از شعرهای مشهور فارسی و بهره از اشعار معروف تازی، نامی از گوینده نمی‌برد و این بدان علت است که این اشعار در زمان او از شهرت فراوانی برخوردار بودند و مردم، صاحبان اصلی اشعار را می‌شناختند. نکته‌ی دیگر که خواجه در تضمین اشعار تازی و فارسی به کار می‌برد، تصرف در آنهاست. او به اقتضای میل و طبع خود در اشعار بسیاری از شاعران بزرگ دست می‌برد و آن را با سلايق خود همراه می‌سازد. ذهن او با مجموعه‌هایی چون اغانی، حماسه‌ای ابوتمام، حماسه‌ی بحرتری، دواوین ابونراس، بحرتری و ابوفراس، ابوالعلاء معری آشناست. به همین دلیل در اشعار تازی خود نمی‌تواند از این ذهنیت جدا شود. آن جا که سروده‌ها با طرز فکر و ادراک و شخصیتش تناسب دارد، از آنها بهره می‌برد.

«پیمان شکن هر آینه گرد شکسته حال آن العهود عند ملیک النهی ذم»^{۹۵}
برگرفته از این بیت متنبی است که البته ذوق حافظ در آن تصرفاتی کرده است.

«و بیننا لورعیتم ذاک معرفه

ان المعارف فی اهل النهی ذم

بسا که گفته‌ام از شوق با دو دیده‌ی خویش

ایا منازل سلمی فاین سلماک»^{۹۶}

برگرفته از این بیت شریف رضی است:

«ایا منازل سلمی این سلماک من اجلها اذبکیناها بکیناک»^{۹۷}

«ما السلمی و من بذی سلم این جیراننا و کیف الحال»^{۹۸}

اخذ و اقتباسی است از مطلع قصیده‌ی معروف «بوصیری» مشهور به قصیده‌ی

«برده»:

«امن تذکر جیران بذی سلم

مزجت دمعاً جری من مقله بدم»^{۹۹}

«بنت العنب که صوفی ام‌البائش خواند

اشهی لنا و احلی من قبله العذارا»^{۱۰۰}

این بیت ترجمه و اقتباسی است از ابیات «ولیدبن یزیدبن عبدالملک مروان»:

«اصدع نجی الهموم بالطرب والنعم علی الدهر بابه العنب

منه قهوه زانها تقاومها قهی عجزو تعلقو علی الحقب

اشهی الی الشرب یوم جلوتها من الفتاه الکریمه النسب»^{۱۰۱}

ترجمه: غم‌هایی با دلت دمساز است، با روی آوردن به شادی از خود بران و تا روزگار هست با دختر رز خوش باش. دختر رز را شرابی است که کهنگی آن

آراسته‌اش کرده است و همانا پیرزنی است که سالش از هشتاد گذشته است و با همه پیری و سال‌خوردگی در روز خودنمایی، بیشتر از دخترکی جوان و پاک‌نژاد آرزو برمی‌انگیزد.

در شعر ولید بنت العنب پیرزنی است که از دختر جوانه اشهی و آرزو برانگیزتر است. حافظ کلمات «بیت العنب»، «اشهی» را آورده و به جای «عجوز» و «ام‌الخبائث» فتاه و عذاری گذاشته است.

«الا یا ایها الساقی ادر کاساً ونا ولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها»^{۱۰۲}
این شعر حافظ شاید بحث‌انگیزترین شعر تازی اوست؛ «سودی» آن را برگرفته از شعر «یزید بن معاویه» خلیفه‌ی منفور اموی می‌داند.

«انا المسموم ما عندی بتریاق و لاراقی

ادر کاساً و ناولها الا یا ایها الساقی»^{۱۰۳}

«علامه‌ی قزوینی» رأی «سودی» را نمی‌پذیرد و آن را حکایتی عامیانه و سخیف و به کلی بی‌اصل و مجعول می‌داند.^{۱۰۴} حتی دو قطعه‌ی کوتاهی را که «سودی» از «اهلی شیرازی» و «کاتبی نیشابوری» نقل و ادعا می‌کند که در اعتراض به حافظ سروده بودند را نیز مجعول می‌داند:

مرحوم «انجوی شیرازی» از قول «میچلسی» ایتالیایی مأخذ این شعر را بیتی از «عباس ابن خفیف» از شعرای معاصر هارون الرشید می‌داند.

«یا ایها الساقی ادر کاساً و اکرر علینا سید الاشریات»^{۱۰۵}

بعضی دیگر، مأخذ این شعر مشهور و بحث برانگیز را قطعه‌ای از «ابوالعباس خسرو بن فیروز بن رکن‌الدوله» می‌دانند.

«ادر الکأس علينا
من شمول مثل شمس
ايها الساقى لنطرب
فى فم الند مان تغرب
محكت حين تجلت
قمرا يلثم كوكب»^{۱۰۶}

ترجمه: ساقیا، جام را به گردش در آور تا به نشاط بنشینیم. از شرابی چون خورشید که در کام حریفان غروب می‌کند و چون برآمد همچون ماهی بود و اینک بر دهان ستاره‌ای بوسه می‌زند.

۶- اقتباس:

در این زمینه، بحث بسیار زیاد است. نمی‌توان به ضرس قاطع گفت که حافظ در تمام مواردی که خواهد آمد، از اشعار تازی ملهم شده است؛ اما به همین اندازه نیز نمی‌توان گفت که حافظ در سرودن این اشعار با توجه به مطالبی که قبلاً نگاشته شد به دواوین شعرای عرب بی توجه بوده است. آن چه به نظر می‌رسد این است که در بعضی از این ابیات، تشابهات آن قدر به هم نزدیک است که امکان توارد را از میان می‌برد و نشان می‌دهد که خواجه گوشه‌ی چشمی به سروده‌ی تازیان داشته است:

«من پیر سال و ماه نیم یار بی وفاست

بر من چو عمر می‌گذرد پیر از آن شدم»^{۱۰۷}

ابو فراس حمدانی:

«و ما ان شبت من کبرو لکن رأیت من الاحبه ما اشابا»^{۱۰۸}

حافظ:

«به رغنم مدعیانی که منع عشق کنند

جمال چهره‌ی تو حجت موجه ماست»^{۱۰۹}

رساله قشریه:

«وجهک المأمول حجتنا یوم یأتی الناس بالاحجج»^{۱۱۰}

حافظ:

«جوزا سحر نهاد حمایل برابرم

یعنی غلام شاهم و سوگند می خورم»^{۱۱۱}

«لولم تکن نیه الجوزاء خدمته

لما رایت علیها عقد منتطق»^{۱۱۲}

ترجمه: اگر نه از بهر خدمت او (مدوح شاعر) بود، صورت فلکی جوزا کمر نمی بست.

حافظ:

«چون صبا با تن بیمار و دل بی طاقت

به هواداری آن سرو خرامان بروم»^{۱۱۳}

این المعترز:

«با رب لیل سحر کله متضح البدر علیل النسیم»^{۱۱۴}

ترجمه: بسیار شب‌های سر تا سر در صفا و روشنی تمامی اش بامداد بود و ماه آن روشن و نسیم آن بیمار.

«حافظ شکایت از غم هجران چه می کنی

در هجر وصل باشد و در ظلمت است نور»^{۱۱۵}

«و تلخط الهجر بالوصال ولا

یدخل فی الصلح بیننا احد»^{۱۱۶}

ترجمه: هجر را با وصل در می آمیزی و کسی در آشتی ما دخالت نمی کند.

حافظ:

«خوبان پارسی گو بخشندگان عمرند ساقی بده بشارت پیران پارسا را»^{۱۱۷}

ابن منیر طور ابلسی:

«و ما المدامه بالالباب العب من فصاحه البدو فی الفاظ ترکی»^{۱۱۸}

ترجمه: شراب با دل‌های مردم چنان بازی نمی‌کند که فصاحت شعر با گویش بدوی در الفاظ یک شعر ترک.

حافظ:

«من چو از خاک لحد رقص کنان برخیزم

داغ سودای توام سر سویدا باشد»^{۱۱۹}

کشاف زمخشری:

«سیقی لها فی مضمرة القلب و الحشا

سریره و دیوم تبلی السرائر»^{۱۲۰}

حافظ:

«الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها»^{۱۲۱}

مبتنی:

«فمن شا فلینظر الی فم نظری نذیر الی من ظن ان الهوی سهل»^{۱۲۲}

ترجمه: در من بنگر که منظرم برای آن کس که عشق را آسان می‌پندارد، زیبا نیست.

حافظ:

«به بال و پر مرو از ره که تیر پرتابی

هوا گرفت زمانی ولی به خاک نشست»^{۱۲۳}

مبتنی:

«و ما انا غیر سهم فی هواه یعود و لم یجد فیہ امتساکا»^{۱۲۴}

ترجمه: من در هوای عشق او تیری بیش نیستم که باز می‌گردد و در هوا جایی برای ماندن نمی‌یابد.

حافظ:

«ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود

وین بحث با ثلاثه غساله می‌رود»^{۱۲۵}

می‌ضرات:

«شرب النبید علی الطعام ثلاثه فیها الشفا و صحه الابدان»^{۱۲۶}

ترجمه: نوشیدن شراب باید بعد از غذا یا همراه آن و سه گانه باشد که در آن شفا و تندرستی است.

حافظ:

«بعد از اینم نبود شائبه در جوهر فرد

که دهان تو در این نکته خوش استدلالی ست»^{۱۲۷}

ابن سناء الملک:

«و لو البصر النظام جوهر ثغرها لما شک فیہ انه الجوهر الفرد»^{۱۲۸}

ترجمه: اگر نظام معتدلی دهان‌های گوهرین او را می‌دید، هرگز شک نمی‌کرد که جوهر فرد همان‌ست.

حافظ:

«عنقا شکار کس نشود دام باز چین

کان جا همیشه باد به دست است دام را»^{۱۲۹}

ابوالعلاء معری:

«اری العنقا تکبران تصادا فعا من تطبیق له منادا»^{۱۳۰}

حافظ:

«دیدن لعل تو را دیده‌ی جان بین باید

وین کجا مرتبه‌ی چشم جهان‌بین من است»^{۱۳۱}

ابوالعلاء معری:

«رأوک بالعین فاستغوتهم طنن ولم یروک یعین صادق الخبر

والنجم تستصغر الابصار صورته و الذنب الطرف الانجم فی الصغر»^{۱۳۲}

ترجمه: تو را به چشم سر دیدند و از این رو بد گمانی‌ها، آنها را از راه برد؛ اما تو را با دیده‌ای که گزارش آن درست باشد، ندیدند و دیدگاه ظاهر بین صورت ستارگان را خرد و کوچک می‌شمارند و در این خرد بینی گناه از دیده است، نه از ستاره.

حافظ:

«روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز

دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد»^{۱۳۳}

«انصب نهارا فی طلاب العلی و اصبر علی فقد لقا الجیب

حتی اذا اللیل اتی مقبلا و استترت فیہ وجوه العیوب

فکاید اللیل بما تشتهی فانما الیل نهار الاریب»^{۱۳۴}

ترجمه: روز را در به دست آوردن بزرگی کوش و بر از دست دادن روی یار شکیبا باش، تا آن گاه که شب فرا رسد و روی زشتی‌ها در آن نماند. آن گاه هر چه بخواهی در شب، به جای آری. شب، روز مرد دل آگاه است.

حافظ:

«به لابه گفتمش ای ماهرخ چه باشد اگر

به یک شکر ز تو دل خسته‌ای بیاساید

به خنده گفت که حافظ خدای را میسند

که بوسه‌ی تو رخ ماه را بیالاید»^{۱۳۵}

تمیم بن مفر:

سألته قبله منه علی عجل فاحمر من خجل و اصفر من وجل

و اعتل من بین اسعاف یرفقه و بین منع تمادی فیہ بالعلل

و قال وجهی بدر الاخفاء ربه و مبصر البدر لایدعوه للقبل»^{۱۳۶}

حافظ:

«به طرب حمل مکن سرخی رویم که چو جام

خون دل عکس برون می‌دهد از رخسارم»^{۱۳۷}

ابوالفتح بستی:

«و قد یلبس المرء خزالثیاب و من دونها حاله مضنیه

کمن یکتسی خده حمره و علتہ و رم فی الرئہ»^{۱۳۸}

ترجمه: گاه مرد لباسی ابریشمین در بر دارد، اما در زیر آن لباس حالی نابه‌سامان دارد. مانند آن کسی که چهره‌ی او را سرخی پوشانده باشد، اما آن از آماسی باشد که در ریه‌ی اوست.

حافظ:

«گرچه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم گیر

تا سحرگه ز کنار تو جوان برخیزم»^{۱۳۸}

«واغید لوحا صرته فی سجونہ

لرد مشیب العارضین شبابا»^{۱۳۹}

ترجمه: نرم تنی که اگر در پرده با او هم‌نشین گردی، هم‌نشینی او سپیدی موی تو

را به سیاهی موی جوانان برخواهد گرداند.

حافظ:

«جز صراحی و کتابم نبود یار و ندیم

تا حریفان دغا را ز جهان کم بینم»^{۱۴۰}

«هما و همالم یبق شیء سواهما

حدیث عتیق او عتیق رحیق»^{۱۴۱}

وانی من لذات عمری لقانح

بحلو حدیث او بمر عتیق»^{۱۴۲}

ترجمه: تنها این دو چیز است و چیزی به جز این دو برای من نمانده است و آن سخنی از دوست کهن یا شرابی قدیمی است و من همانا از همه‌ی خوشی‌های زندگی‌ام به دو چیز خرسند هستم، یا به سختی تازه و شیرین و یا به شرابی تلخ و کهن.

حافظ:

«حاشا که من به موسم گل ترک می‌کنم

من لاف عقل می‌زنم این کار کی کنم

لا ترک الشرب و الانوار قائمه

والطل منها علی الاشجار مشور

والغضن یهتز كالنشوان من طرب

والوارد فی العود مطوی و مشور

لا والتی ترکنتی یوم فرقتها

کانما الرمل فی عینی مشور»^{۱۴۶}

حافظ:

«با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم

که شهیدان که‌اند این همه خونین‌کفنان»^{۱۴۴}

ابن المعتز:

«مررت بقبر زاهر وسط روضه عليه من الانوار مثل الشقایق»

حافظ:

«ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست

آن چه آغاز ندارد نپذیرد انجام»^{۱۴۵}

جبل بن عبدالله معمر العذری درباره‌ی «بشینه» معشوقه‌اش گفته است:

«تعلق روحی روحها قبل خلقنا و من قبل ما کنا قطاما و فی المهد

قراد کما زدنا فاصبح نامیا و لیس و ان ثنا بمنتقض العهد

و لکنه باق علی کل حادث و زائرنا فی ظلمه القبر و الحد»^{۱۴۶}

ترجمه: روح من قبل از آفرینش ما و پیش از آن که ما در گهواره و شیرخواره بودیم، به روح او پیوست. عشق با من بزرگ شد و فزونی گرفت و شکوفا شد و با مرگ از هم نخواهد گسست؛ بل که همه‌ی روی دادها را پشت سر خواهد گذاشت در حالی که کسانی از ما دیدار می‌کردند، در گور آرمیده‌اند.

حافظ:

«کمال صدق محبت بین نه نقص گناه

که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند»^{۱۴۷}

حصری:

«تأمل العیب عیب مافی الذی قلت عیب»

حافظ:

نامیدم مکن از سابقه‌ی لطف ازل

تو چه دانی که پس پرده چه خوب است و چه زشت»^{۱۴۸}

ابن الرومی:

«اخاف علی نفسی و ارجو مفازها و اشعار غیب الله دون المعایب»
ترجمه: هم بر خود بیم دارم کامیابی آن را آرزومندم. پرده‌های غیب جدا بر روی
عیب‌ها کشیده شده است.

حافظ:

دست در حلقه‌ی آن زلف دو تا نتوان کرد
تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد^{۱۴۹}
«ان النسا و عهدهن هبا ریح الصبا و عهدهن سوا»^{۱۵۰}

نتیجه‌گیری:

از مباحثی که گذشت، نتایج زیر را می‌توان به دست آورد:

۱- تأثیرپذیری حافظ از متون مقدس:

الف) تأثیرپذیری حافظ از متون مقدس، به خصوص قرآن کریم، تنها به اشارت صریح او به کتاب آسمانی منحصر نمی‌گردد، قرآن در ذهن و زبان و کنه ضمیر او تأثیر فراوانی نهاده است. ساختار طرفه و بدیع حافظ در غزل به شکلی گسترده‌برداری از ساختار قرآن مجید است.

بهره‌گیری ذهنی او از ظرایف و لطایف قرآنی چندان رندانه است که باید به آن با دیده تأمل نگریست.

«ترسم این قوم که بر درد کشان می‌نخندند

در سر کار خرابیات کنند ایمان را

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح

هست خاکی که به آبی بخرد طوفان را»

اشاره به نوح، پیوند قرآنی بیت را آشکار می‌سازد؛ اما بهره‌گیری خواجه از گستره‌ی واژگانی قوم، خندیدن، ایمان، اشارت دیگری از وام‌داری خواجه به نبی کریم را به نمایش می‌گذارد.

آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی «هود» را حافظ در بیت اول با ادبیات رندانه‌ی خود مورد استفاده قرار می‌دهد: «و یصنع الفلک و کلما مرعلیه ملاء من قومه سخروا منه قال ان تسخر وانا نسخر منکم کما تسخرون».

ب) نکته‌ی دیگر در ذهن و زبان حافظ بهره‌وری او از اساطیر دینی است. او در بیان اشارت به قصه‌های مذهبی، چون گذشتگان تنها به تلمیح بسنده نکرده و به جهت تضمین‌های شاعرانه، از اساطیر بهره‌نبرده است، بل که اساطیر دینی در زبان او گستره‌ی اعجاب‌آور تداعی‌هاست و وابسته‌ی تمام به توانایی شاعر و کاربرد چیره‌دستانه‌اش از این گنجینه برای بیان جهان‌بینی اوست.

ج) نمادهای مذهبی در اشعار خواجه با درایت و نبوغ ویژه‌ی او بدون آن که در هجو و هزل غوطه‌ور شود با تمتع از حوزه‌ی الفاظ شریعت و طریقت با طنزی شیوا و منحصر به فرد مورد طعن قرار می‌گیرند.

۲- متون غیرمقدس:

الف) وجود مصاریع و ابیات عربی بالاخص سرآغاز دیوان حافظ که با مصرعی فصیح و بحث‌برانگیز از زبان تازی آغاز شده، تبحر خواجه را به زبان عربی آشکار می‌سازد. نه تنها مصاریع و ابیات تازی در اشعار و ملمعات حافظ نشان چیره‌دستی او در زبان عربی است، که در بعضی از نسخ ما با غزلی سراپا عربی روبه‌رو می‌شویم که جای مذاقه بیشتری دارد.

ج) تضمن و اقتباس:

ذهن خواجه از ادب عرب اشباع بود و با توجه به اشعار او در دیوانش می‌توان دانست که در هر دو زبان نیز استاد بوده است و می‌دانیم که هر شاعری که با زبان دیگری انس گیرد، مضامین و اندیشه‌های آن فرهنگ آگاهانه و ناآگاهانه در شعر او نفوذ و رسوخ می‌یابد.

تضمن، اخذ و اقتباس نشان دهنده‌ی آن است که معنی و مضمون شعرای عرب طی مطالعات سالیان دراز در خاطر خواجه باقی‌مانده و گه‌گاه در موارد مناسب در آثارش منعکس شده است، و در بسیاری از موارد قوه‌ی شاعری او در آن معانی تصرفات قابل ملاحظه‌ای کرده است و آن‌ها را به صورتی در آورده که دیگر در اصالت آن‌ها جای حرفی نیست.

یادداشت‌ها:

- ۱- تاریخ ادبی ایران از قدیم‌ترین روزگاران تا زمان فردوسی، ترجمه‌ی علی پاشا صالح، صص ۲۸۵-۲۸۴.
- ۲- سوره‌ی نحل، قسمتی از آیه‌ی ۹۰.
- ۳- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۹۹.
- ۴- سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۰.
- ۵- سوره‌ی حجرات، قسمتی از آیه‌ی ۱۳.
- ۶- تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان علی جواهر کلام، ج ۴، ص ۷۵.
- ۷- تاریخ طبری، محمدبن جزیر طبری، ج ۴، ص ۶۱.
- ۸- ضحی‌الاسلام، احمد امین مصری، جلد ۱، ص ۲۰.
- ۹- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۴، ص ۱۳۳.

- ۱۰- تاریخ تمدن اسلام، جلد ۴، ص ۷۱.
- ۱۱- عقد الفرید، ابن عبدربه اندلسی، ص ۴۱۴.
- ۱۲- سورهی آل عمران، آیهی ۱۰۳.
- ۱۳- تفسیر طبری، ج ۴، ص ۲۵.
- ۱۴- عقد الفرید، ج ۲، ص ۳۵۳.
- ۱۵- دیوان حافظ به سعی سایه، انتشارات هوش و ابتکار، چاپ دوم، مهرماه ۷۳، ص ۷۹.
- ۱۶- همان، ص ۱۵۸.
- ۱۷- همان، ص ۲۲۹.
- ۱۸- دربارهی حافظ، زیر نظر نصراله پورجوادی، اسلوب هنری حافظ و قرآن، بهاءالدین خرمشاهی، صص ۳ تا ۲۰.
- ۱۹- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۱۲۹.
- ۲۰- سورهی بقره، آیهی ۴۰.
- ۲۱- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۱۳۰.
- ۲۲- سورهی احزاب، آیهی ۷۳.
- ۲۳- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۷۴.
- ۲۴- سورهی انعام، آیهی ۱۶۴.
- ۲۵- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۷۴.
- ۲۶- سورهی مائده، آیهی ۱۰۵.
- ۲۷- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۷۹. مقتبس از آیهی ۱۵ سورهی آل عمران.
- ۲۸- همان، ص ۱۷۸. مقتبس از آیهی ۵ سورهی قدر.
- ۲۹- همان، ص ۷۹.
- ۳۰- کشف المحجوب، صص ۵۰۳ و ۵۰۴.
- ۳۱- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۲۵۴.

۳۲- فتوحات المکیه. محی الدین بن عربی، دکتر عثمان یحیی، ج ۳، صص

۹۰-۹۱.

۳۳- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۱۴۷.

۳۴- جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، جلال الدین سیوطی، جلد ۱، ص ۹۷.

۳۵- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۱۲۳.

۳۶- التاج الجوامع الاصول فی احادیث الرسول، شیخ متصور علی ناصف، جلد ۵،

ص ۱۰۹.

۳۷- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۷۹.

۳۸- احیاء علوم الدین، امام ابی حامد الغزالی، جلد ۳، ص ۱۲.

۳۹- ر.ک. اقتباسات خواجهی شیراز از آیات قرآن مجید و اشارات و احادیث و

تفاسیر از کتاب عقاید و افکار خواجه، نوشته‌ی پرتو علوی (تهران، اندیشه

۱۳۵۸) سرود زهره کوچه رندان، عبدالحسین زرین کوب حافظ و قرآن تطبیق

حافظ با آیات قرآن، نوشته‌ی مرتضی زرقام (تهران ساعد، ۱۳۴۵).

۴۰- دیوان حافظ به سعی سایه، انتشارات هوش و ابتکار، چاپ دوم، مهرماه ۷۳،

صص ۷، ۵۸، ۸۰، ۱۵۲، ۱۸۴، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۶۶، ۳۱۷، ۳۲۸، ۳۴۰، ۳۴۸، ۳۶۷.

۴۸۹ و ۴۹۶.

۴۱- همان، صص ۹، ۱۸، ۲۸، ۲۳۴، ۲۵۵، ۳۵۶ و ۳۰۷.

۴۲- همان، صص ۲۱۹ و ۴۳۶.

۴۳- همان، صص ۹، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۸۰، ۳۱۹، ۴۴۰، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۸۳ و

۴۸۹.

۴۴- همان، صص ۴۸۶، ۳۹۹، ۱۴۲، ۲۱۵ و ۳۹۹.

۴۵- همان، صص ۱۴۷ و ۲۱۹.

۴۶- همان، صص ۵۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۶۵، ۱۶۱، ۲۲۷، ۳۲۷، ۳۹۵، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۸۳

و ۴۸۹.

- ۴۷- همان، صص ۱۲۴، ۳۶۵، ۲۸۴ و ۲۷۹.
- ۴۸- همان، ص ۶۴.
- ۴۹- همان، صص ۳۵۷ و ۲۱۹.
- ۵۰- سوره‌ی بقره، آیات ۷۸، ۲۵۳؛ سوره‌ی مائده آیه‌ی ۱۰؛ دیوان حافظ، صص ۱۵۸، ۱۱۲ و ۱۸۹.
- ۵۱- سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۱۴۳؛ دیوان حافظ، ص ۲۴۲.
- ۵۲- قصه‌های قرآن جلد ۱، ص ۴۴۱؛ دیوان حافظ، صص ۱۸۷، ۲۴۵ و ۲۸۴.
- ۵۳- سوره‌ی کوثر آیه‌ی ۱؛ دیوان حافظ، صص ۲۱۵، ۲۲۱ و ۱۲۹.
- ۵۴- دیوان حافظ به سعی سایه، صص ۵۷-۱۷۶.
- ۵۵- همان، صص ۵۴، ۵۱ و ۳۰۱.
- ۵۶- همان، ص ۵۱.
- ۵۷- همان، ص ۱۳۲.
- ۵۸- همان، ص ۱۰۶.
- ۵۹- همان، ص ۲۸۲.
- ۶۰- همان، ص ۵۷.
- ۶۱- همان، ص ۱۶۳.
- ۶۲- همان، ص ۱۲۷.
- ۶۳- همان، ص ۷۸.
- ۶۴- مقدمه‌ی گل اندام، ص قو.
- ۶۵- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۴۹.
- ۶۶- همان، ص ۴۹.
- ۶۷- همان، ص ۵۴.
- ۶۸- همان، ص ۵۴.
- ۶۹- همان، ص ۱۷۹.

۷۰- همان، ص ۱۷۹.

۷۱- همان، ص ۲۶۵.

۷۲- همان، ص ۲۷۵.

۷۳- همان، ص ۲۸۰.

۷۴- همان، ص ۲۸۲.

۷۵- همان، ص ۲۸۲.

۷۶- همان، ص ۳۰۰.

۷۷- همان، ص ۲۷۹.

۷۸- حافظ قدسی، انتشارات اتحادیه‌ی مطبوعاتی فارس، شیراز، ص ۴۳۰.

۷۹- آیا آن زمان نرسیده است که دوستان ببخشند و طلب رحمتی بکنند و پیمان‌شکنان بر کرده‌ی خود افسوس خورند / آیا بدان خبر کسی نرسیده که پس از ایشان بر جا مانده و در سینه‌اش آتش اندوه زبانه می‌کشید / اشک چشم من چیزی را که درون سینه نهفته است، فاش می‌سازد. چه شگرف است، لال خاموشی که سخن می‌گوید / هنگام نوروز فرا آمد و تپه‌ها جامه‌ی سبز پوشیدند و باده‌پیمایان در ره‌گذر آن به نغمه‌سرایی پرداختند / ماه‌های که در آن آرزوهای جوانی برآورده می‌شود و در وضع و حال ما زندگانی بهاری با بی‌نصیبی و ناروایی همراه است / ای عموزادگان جرعه‌ای به ما بخشید. چه، فضیلت و بزرگواری را وسایلی است که بدان شناخته می‌شود / ای کسی که گاه حمله از همه پادشاهان برتری، رحمی کن که خداوند تو را به دست‌آوردی نیکو پاداش دهد / برای هر یک از دوستان اندوخته و خواسته‌ای می‌باشد، ولی بهره‌ی حافظ مسکین، تهی‌دستی و زیان‌زدگی است.

۸۰- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۲۷۵.

۸۱- همان، ص ۲۷۵.

۸۲- همان، ص ۲۰۳.

- ۸۳- همان، ص ۲۲۶.
- ۸۴- همان، ص ۲۳۸.
- ۸۵- همان، ص ۲۶۲.
- ۸۶- همان، ص ۲۹۲.
- ۸۷- همان، ص ۲۹۲.
- ۸۸- همان، ص ۱۹۴.
- ۸۹- همان، ص ۱۱۰.
- ۹۰- همان، ص ۲۹۱.
- ۹۱- شری که در بغل دارد، از ثابت بن جابرین سفیان.
- ۹۲- نقد الشعر، نسیب عازار، ص ۱۴۲.
- ۹۳- العمده، ابن رشیق، ج ۱، ص ۲۶۲.
- ۹۴- اغانی، جلد ۱۱، ص ۸.
- ۹۵- بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، قاسم غنی، جلد ۱ ص (سا).
- ۹۶- مجله‌ی یادگار، سال اول، شماره‌ی ۶.
- ۹۷- همان، سال اول، شماره‌ی ۵.
- ۹۸- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۲۰۳.
- ۹۹- از کوچ‌های زندان، عبدالحسین زرین کوب، ص ۶۲.
- ۱۰۰- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۵۴.
- ۱۰۱- اغانی، جلد ۷، چاپ دارالکتب، ص ۱۹.
- ۱۰۲- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۴۹.
- ۱۰۳- شرح سودی بر حافظ، جلد ۱، ص ۱.
- ۱۰۴- یادگار، سال اول، شماره‌ی ۹، ص ۷۰.
- ۱۰۵- دیوان حافظ به تصحیح استاد انجوی شیرازی، ص ۱؛ شرح دیوان احنف، چاپ بغداد، ص ۶۳.

- ۱۰۶- کیهان فرهنگی، حافظیه، سال پنجم، شماره ۸؛ یک مأخذ محتمل دیگر
ص ۸۸
- ۱۰۷- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۲۱۹.
- ۱۰۸- شرح دیوان ابی فراس، ص ۵۰.
- ۱۰۹- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۹۴.
- ۱۱۰- الرسالة القشیریه، ص ۱۳۷؛ تذکره الاولیا، جلد ۲، ص ۱۸۱.
- ۱۱۱- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۲۱۸.
- ۱۱۲- الفن و مذاهبه فی العشر العربی، شوقی ضیف، ص ۸۸.
- ۱۱۳- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۲۳۹.
- ۱۱۴- آینه‌ی جام، دکتر عباس زریاب‌خویی، ص ۱۰۷.
- ۱۱۵- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۱۸۰.
- ۱۱۶- اغانی، جلد ۲۱، ص ۸۰.
- ۱۱۷- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۵۵.
- ۱۱۸- آینه‌ی جام، ص ۱۲۱.
- ۱۱۹- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۱۶۶.
- ۱۲۰- کشف، زمخشری، جلد ۴، ص ۵۸۷.
- ۱۲۱- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۴۹.
- ۱۲۲- دیوان متنبی، ص ۱۳۸.
- ۱۲۳- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۷۸.
- ۱۲۴- دیوان متنبی، ص ۸۱.
- ۱۲۵- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۱۷۰.
- ۱۲۶- محاضرات، راغب اصفهانی، جلد ۱، ص ۳۳۲.
- ۱۲۷- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۷۶.
- ۱۲۸- وفیات الاعیان، ابن خلکان، جلد ۵، ص ۱۱۲.

- ۱۲۹- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۱۱۴.
- ۱۳۰- زهرالادب، ابواسحاق ابراهیم ابن علی، ص ۸۹.
- ۱۳۱- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۷۸.
- ۱۳۲- لزومیات، مطبعه جمالیه، جلد ۲، ص ۱۵۷.
- ۱۳۳- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۱۴۶.
- ۱۳۴- مروج الذهب، جلد ۴، ص ۲۳۴.
- ۱۳۵- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۱۴۱.
- ۱۳۶- زهرالادب حصری، جلد ۳، ص ۵۲، به نقل از کوچهی زندان، ص ۶۴.
- ۱۳۷- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۲۳۳.
- ۱۳۸- همان، ص ۱۲۳.
- ۱۳۹- تاریخ و صاف، ص ۲۲۴.
- ۱۴۰- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۲۳۰.
- ۱۴۱- تاریخ و صاف، ص ۱۶۵.
- ۱۴۲- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۲۲۱.
- ۱۴۳- المغرب لاسعید، ص ۴۹، به نقل از کوچهی زندان، ص ۶۶.
- ۱۴۴- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۲۵۴.
- ۱۴۵- همان، ص ۲۱۸.
- ۱۴۶- مروج الذهب، جلد ۴، صص ۲۴۲ و ۲۴۳.
- ۱۴۷- دیوان حافظ به سعی سایه، ص ۱۶۳.
- ۱۴۸- همان، ص ۱۷۴.
- ۱۴۹- همان، ص ۱۰۴.
- ۱۵۰- جهان گشای جوینی، جلد ۲، ص ۱۵۶.